



آرزوهای رنگی

پروانه بهمنی

مثل همیشه رضا و ماهان را در حیاط زیر نظر داشتم. کارهای جالب این دو دوست تمامی ندارد. در صف بازی لی لی می ایستند. با هم گفت و گوی کوتاهی دارند. نوبت که به رضا می رسد به پشت سر خود نگاه می کند و ماهان را به بازی دعوت می کند. هر دو لی لی را شروع می کنند و چنان صدای خنده و شادی شان به آسمان می رود که انگار نه انگار یکی از آن ها هیچ وقت پدر به چشم ندیده است و هر شب با این آرزو می خوابد که کاش او هم می توانست، چون بقیه ی دوستانش، حضور پدر را تجربه کند و دیگری هم آرزوهای رنگی رنگی اش به همین لی لی ختم می شود. خوش به حال لی لی که دلی را شاد می کند!

آیندازی

مهر ماه
دوروی بیست و هفتم
شماره ۱ | ۱۴۰۲

۴۸